



انسان و خدمت

علی اصغر نجفی (اغو)

بنده، انسانم و خدمت‌ها به انسان کرده‌ام
هر چه خدمت کرده‌ام هم با دل و جان کرده‌ام
وَه... خدا داند از آنجایی که هستم نوع دوست
جان نثاری‌ها که بس در طول دوران کرده‌ام
گرچه از اول به مردم قول‌ها دادم، ولی
بی خیال از هر تعهد، نقض پیمان کرده‌ام
چون روایت هست دنیا جای عیش و نوش نیست
پس پی رفع خوشی سعی فراوان کرده‌ام
کاخ‌ها را کرده‌ام آبادتر از روز قبل
کوخ‌ها را بیشتر از پیش ویران کرده‌ام
سیری و آزادی مردم، توانکاریده‌ای
اختناق و فقر و فحشا، بنده کتمان کرده‌ام
کنفرانسی بود بر پا در پی بحران جنگ
من در آنجا دو تاجوک حل یُحران کرده‌ام
اجنبی چون طعنه زد: خاکی بکن بر فرق ما
من دو دستی خاک را تقدیم آنان کرده‌ام
هر سُئل و سفتی که کردم، بوده لازم جان تو
آنچه نفعم بوده در هر روزنی، آن کرده‌ام
اول فرمایشم، گفتم ز خدمت‌های خود
بعله! من خدمت به انسان‌ها، بدین سان کرده‌ام
بار خود را نیز محکم بسته‌ام در این میان
تک‌نگاهی هم ولی بر خط پایان کرده‌ام
الغرض، هر کس که در دنیا مُرید بنده شد
باملکرم دم، یقین اورا پیشیمان کرده‌ام!

کشیده...

مجتبی احمدی - کرمان

سنگینی نگاه تو را بار می‌کشم
عمری است از الاغ دلم کار می‌کشم
چشمت خمار بود و نگاهی نکرد و رفت
ها... درد از این دو تنبل بی‌عار می‌کشم
من نیستم که پشت به دیوار می‌دهی...
تو نیستی که دست به دیوار می‌کشم...
حالا که آمدی، بنشین! خسته می‌شوی
من شاعرم که ناز سپیدار می‌کشم
چندی است ظرف‌های دلم را نشسته‌ای
با حرف‌ها ملامت خود کار می‌کشم
دل داده‌ام به شیوه جارو کشیدنت
جارو مکش عزیز دلم! جار می‌کشم
رقصی چنین میانه یک خانه دیدنی است
آری برقص! دور تو دیوار می‌کشم
یک دست جام باده و یک دست زلف تو
گفتی: بکش! به جان تو این بار می‌کشم؛
دستی به شوق بر سر و روی اتاق مان
این گوشه، طرح باغ و چمنزار می‌کشم
آن پرده را کنار بزن، باد عاشق است
گلدان کنار پنجره بسیار می‌کشم
~~*
امشب به قدر قوری مان همدم بمان
آن چای‌امی که با تو دم انگار می‌کشم
~~*
اما نه، مثل این که خریدار نیستی
من هم خرم که منت سمسار می‌کشم
خط می‌زنم تمام غزل را، گمان مبر
از در که می‌روی به درک، دار می‌کشم
نه غصه خوردنی است، نه منت کشیدنی
هی جای می‌خورم، هی سیگار می‌کشم!

حافظانه!

سعیده موسوی زاده - مشهد

از خون دل نوشتیم این شعر و توی نامه
اتی رأیت هر روز من هجرک القیامه
دارم من از نبودش هشتاد و هف علامه
می‌باشد اشتخون درد الواحد العلامه
هر چند آژمودم، شودی نداشت دودم
هر کی که تجربه‌ش کرد، حلت به الندامه
پر شدیم از طبیبی درمان درد خود را
گفتا عژابه قربش، فی بعدها السلامه
وختی که داد دشتم قُرشی به زای تریاک
گفتم بهش دُکی ژون چن تا بکن کرامه!
گفتا که بیش ازین نیست شهیمه‌ی تو امروز
گفتم با این به دونه روحم میشه حمامه
گفتا اگر بپره این نشه گیت می‌فهمی
راه غلط کدومه، راه درشت کدومه
(وختی که نشه بودم این شعر رو شروع
از روی دشت حافظ بیژن نوشته نامه
حالا منم خمار و زار و نزار و ریقو
نه قُرشی و نه تریاک، این آخرین کلامه!)

«سوت قطار شهری مشهد امسال به
صدا در می‌آید.» - جراید

قطار وعده!

مجید رحمانی صانع

زیر سردریِ خونه
گل‌های یاس بهاری
تو همونجا وعده دادی
واسمون قطار میاری!
هر جایی که خواستی کندی
تو هزار تا چاله چوله
هر جایی خواستی گذاشتی
آهن نبشی و لوله!
عمریه رو سردریمون
گل یاس میاد و میره
اما باز قطار شهری
نمیاد، به جایی گیره!
سر هر چارراه که میری
می‌بینی اونجارو بستن
توی هر ایستگاه نگاه کن
چه قدر انتظار نشستن!
همه منتظر که شاید
بنشه معجزه تو این ماه
اون قطار که وعده دادی
برسه به روزی از راه!
همه شون می‌پرسن از تو
پس کو این قطار ما کو؟
بگو کی می‌شنویم آخه
ما صدای چی چی هو هو؟!!

روزه بعضی از ما!

محمد روحانی (نجواکاشانی)

لاغر شده بودیم کمی در رمضان
بعد از رمضان خرابکاری کردیم
پیراهنمان بر تنمان چسبان شد
هر چند سه بار دستکاری کردیم
یارب، رمضان را برسان بار دگر
شاید زد و ما بزرگواری کردیم
شاید که، دوباره چشمه خوبی را
در متن وجود خویش جاری کردیم
تا صبح، به درگاه تو چون پاکدلان
از بیم گناه، گریه زاری کردیم
دشت دل خود را به دعا در دل شب
شستیم و به عشق، آبیاری کردیم
یارب تو در آستانه عید بیخش
هر شکوه که غیر اختیاری کردیم!

سی روز تمام، روزه داری کردیم
از حرمت روزه پاسداری کردیم
دل را همه ماه، به هر زحمت و زور
مهمانی خوان کردگاری کردیم
البته کمی بین سحر تا افطار
دل ریسه و ضعف و بی‌قراری کردیم
تا زود به پایان برسد ماه صیام
هر روز خداروز شماری کردیم
آن لحظه که عید فطر از راه رسید
احساس کمی امیدواری کردیم
در خوردن و نوشیدن و لذت بردن
افراط به حد شرمساری کردیم
وزن بدن از شصت به هشتاد رسید
هجرت به کبوتر از قناری کردیم